

نقدی بر منطق عقلی جدید و آثار آن بر نظریه های سازمانی

دکتر سید محمدی الوانی

می باشند، در چنین شرایطی انسان باید به خود بقبولاند که انصاف، نیکی و عدالت عین زشتی است، و حرص و آز و بدمی عین خوبی است، چرا که آن زشتی برای ما مفید است و این خوبی برای ما فایده و ثمری ندارد.

امروزه در مقوله نظریه های سازمانی نیز همان نظر کینز جاری است و گروهی برای این اعتقادند که باید خرده جویی از تئوری های سازمانی را موقوف کرد، زیرا اگر چه تئوری های مذکور ضعف هایی دارند ولی فعلاً "کار می کنند و ثمر بخشند و به همین علت خوبند و باید ضعفها و نقصهایشان را نادیده گرفت و عین درستی دانست. به عبارت دیگر باید وانمود کرد که ضعف و نقصی که بازده عملی دارد ضعف و نقص نیست و دقت نظری که فایده عملی ندارد عین زشتی و نقص است.

اما سرانجام زمانی - که از هم اکنون آثار آن را شاهدیم - فرا خواهد رسید که انسان ضرورت اقرار به کاستی نظریه های سازمانی را احساس خواهد کرد و برای یافتن راه چاره ای به تکاپو خواهد افتاد. با آخره متوجه خواهد شد که به کاربردن نظریه های متداول سازمانی تمام نیرو و توان روانی و جسمانی فرد را در درگیری با تنش های ناشی از این خود فریبی مصرف می کند و این فشار روانی آنچنان او را تحلیل می برد که از توفیق واقعی باز می ماند و از جامعه انسانی و ارزشهای آن دور می شود. در این حالت با شناختی که از نظریه های سازمانی حاصل می شود مقبولیت گذشته آنها از دست می رود و استحکام و قدرت آنها کاستی می پذیرد و بدین ترتیب تدریجاً "سستی و خامی آنها موجب می گردد که توان عملی و کاربردی آنها نیز از میان رفته و یا بسیار کاهش یابد.

به طور خلاصه اتکای تئوری های سازمانی بر تعقل ابزاری که از ویژگیهای بازار و نظام تولید در کشورهای پیشرفته صنعتی است، موجبات شکست آنها را در بلند مدت فراهم خواهد ساخت و بر صاحب نظران این رشته فرض است که تعقل جوهری و ارزشی را اساس تئوری های سازمانی قرار دهند و بکوشند تا بر این پایه نظریه های مستحکمی را ارائه کنند.

منطق عقل یا اندیشه ای حسابگرانه

در اعصار کهن منطق عقلی به نیروی درک فرد اطلاق

نظریه های سازمانی امروزه بر منطق عقلی استوار شده اند که اعتبار تئوریها را به سود بخشی، عملی بودن و مفید واقع شدن آنها می سنجند. از این رو نظریه های سازمانی توصیفی بسیار ناقص و نارسا از پدیده ها به دست می دهد که اساساً از گرایش به تعقل ابزاری که از خصوصیات بارز علوم اجتماعی در غرب است، ناشی می شود. جالب آن است که این نارسایی و نقص و این نگرش یک بعدی تاکنون باعث بسیاری از موفقیت های عملی و کاربردی تئوری های سازمانی شده است. ولی علی رغم این توفیقات ظاهری اگر عمیق بنگریم می بینیم که تئوری های مذکور ناقص و ضعیف بوده و به همین جهت همه آثار مخربی را بر زندگی اجتماعی بشر و سازمانهای اجتماعی برجای گذاشته اند. البته این نخستین بار نیست که تئوری های موفق عملی مورد انتقاد قرار گرفته و به نقص و کاستی متهم می شوند. در نیم قرن پیش لرد کینز دریافت که توسعه و پیشرفت اقتصادی برخاسته از حرص و آز، میل به ربا خواری، و مال اندوزی است و اینها همه چیزهایی بودند که او نادرست و ناشایست می شمرد. ولی در عین حال اذعان داشت که این عوامل تنها عوامل هدایت کننده مادر تنگناهای اقتصادی اند و راهگشای پیشرفت

می‌شد که او را قادر می‌ساخت تا میان خوب و بد، صحت و سقم، درست و خطا، تمیز قائل شود و به زندگی فـسـردی و اجتماعی خود انتظام بخشد. همچنین منطق عقلی در فرد به عنوان واقعیت مستقلی در نظر گرفته می‌شد که قابل تحویل به پدیده‌ای اجتماعی یا تاریخی نبود. در آن زمان تعقل دارای جنبه اخلاقی بود و ماورای ضرورت‌های مادی، بیعتی با معیارهای ارزشی داشت.

در دوران معاصر منطق عقلی به مفهوم خاص اندیشه حسابگرانه و فایده طلب اطلاق گردید. توماس هابس^۳ منطق عقلی را به محاسبه نتایج و پیامدهای یک امر تعبیر نمود و برای آن نقشی جزئی و خاص قائل شد. مفهوم جدید منطق عقلی بتدریج کاربردی عام پیدا کرد، به طوری که در عصر حاضر در مقامی متضاد با آمال و عواطف درونی انسانی قرار گرفته و ضد تعقل بودن شعار کسانی است که داعیه انسان‌نگرایی دارند. در حالی که تعقلی که اینان بر ضد آن سخن می‌رانند مفهومی مسخ شده و ناقص است و در برگیرنده مفهوم کلی تعقل نیست. مثلاً "سایمنون از تعقل‌گرایی به عنوان ابزاری موثر و مفید در تحقق اهداف نام برد و کیفیت‌های درونی انسان را در آن دخیل ندانست. به گمان وی سوال درباره مصلحت و خیر انسان یا جامعه جایی در تعقل ندارد. انسان در سازمان به ماهیت ارزشی و اخلاقی اهداف نباید پردازد، بلکه باید به عنوان موجودی حسابگر در پی تحقق آن اهداف باشد، زیرا توفیق او در رسیدن به اهداف مذکور است. از نظر ^{مجاز است} سایمون هرگونه عملی که هماهنگ با این نحوه تعقل باشد و غیر از آن را به هیچ وجه نباید تحمل کرد. به عبارت دیگر جز ارزش‌های اقتصادی عملی ارزش‌های دیگری در دایره سازمان راه ندارد. با چنین توصیفی از تعقل واضح است که چرا برخی از نویسندگان انسان خودیاب را در مقابل انسان عقلایی قرار داده‌اند. به نظر آنان عقلایی بودن

حسابگری و اندیشیدن ابزاری و بازاری است بنابراین با خودیابی و کمال انسانی متفاوت و متعارض است. ایر گروه ناخودآگاه به پذیرش اصلی تن داده‌اند که از پایا و بنیان مضمحل است. آنان غافل مانده‌اند که تعقل به مفهوم اصیل و واقعی خود هیچ گونه تضادی با انسان‌گرایی و عواطف انسانی و خودیابی وی نداشته و تقابل را به وجود نمی‌آورد، آنچه ایجاد تضاد می‌نماید تعقل ابزاری یا تعقلی است که با دیدی محدود صرفاً "به نتیجه و فایده امور التفات دارد. تغییر مفهوم منطق، خوبی ر به صورت عملی بودن، درستی را به معنی مفید بودن و اخلاقی را با معیار نتیجه بخش بودن بیان می‌دارد و ایر



نمای کلی تفکر غالب نویسندگان و نظریه پردازانی است که کوشیده‌اند جوامع را صرفاً " به خاطر پیشرفت در زمینه‌های عملی و کاربردی مرجح بشمارند و تئوری‌هایی را ارزشمند بدانند که مفید فایده عملی می‌باشند. انتقاد اساسی به چنین طرز فکری استفاده نادرست از مفهومی است که در گذشته‌های دور وجود داشته ولی اکنون به صورتی مسخ شده و ناقص به کار گرفته شده است.

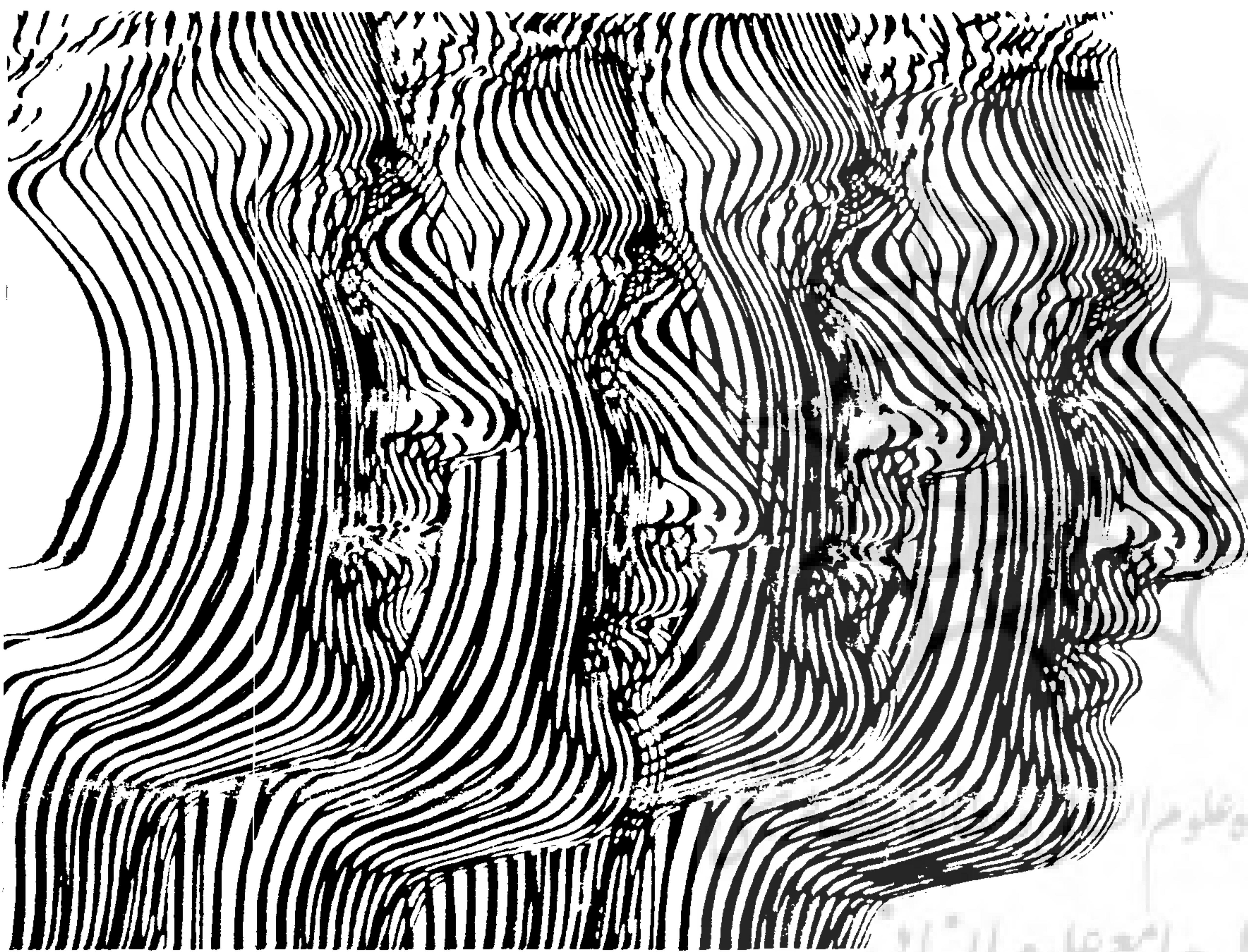
در اینجا به برخی از نظرات نویسندگانی که در زمینه منطق عقلی جدید مطالبی را عنوان نموده‌اند اشاره می‌شود و دیدگاه‌های آنان در این مورد بررسی می‌گردد.

نظریه‌های ماکس وبر^۵ در زمینه منطق عقلی

زمانی که ماکس وبر تحقیقات خود را آغاز نمود منطق عقلی خصوصیت قدیمی خود را که نقطه اتکالی نظام مورفردی و اجتماعی بود از دست داده بود. از زمان هابس تا آدام اسمیت^۶ و علمای جدید علوم اجتماعی منطق عقلی به صورت جدیدی مطرح گردیده بود و به جای آنکه مرجعی برای درک و نظم زندگی بشری باشد در قالب معیاری برای بهره و منفعت، و ابزاری برای رفع نیازها و حوائج جسمانی آدمی درآمده بود. از سوی دیگر در عصر روشنائی^۷ کسانی چون مارکس^۸ تاریخ را به جای انسان حامل منطق عقلی قرار دادند و این ویژگی را که متعلق به او بود از وی جدا ساختند.

در مقابل چنین وضعیتی ماکس وبر شخصیتی تنها و متفکری یگانه است. او نظرات ابراز شده نسبت به منطق عقلی در جامعه جدید را نمی‌پذیرد و تلاش می‌کند تا مفهوم واقعی تعقل را بیان دارد. برخلاف نظراتی که در مورد ماکس وبر ابراز شده و او را یکی از مدافعان سرسخت تعقل ابزاری در جوامع تولید مدار قلمداد نموده‌اند، اگر چه او در تحلیل‌های عملکردی خود تعقل ابزاری را به عنوان موثرترین استراتژی برای توسعه و پیشرفت مادی و صنعتی قلمداد کرده است، اما این بدان معنی نیست که وی تنها شیوه ممکن را در این نحوه تعقل دیده است. او به مساله از دید عملکردی نگریسته و هیچگاه موضعی بنیاد-گرا در این زمینه به خود نگرفته است. در حالی که آدم اسمیت بدون توجه به ناپایداری و موقتی بودن منطق بازار آن را به عنوان اساسی کلی مطرح ساخته و در

نظریات خود بدان کلیت می‌بخشد. ماکس وبر تعقل ابزاری را در ساختار بوروکراسی به عنوان منطقی مناسب برای جوامع سرمایه‌داری می‌پذیرد اما آن را اساس و پیاپی‌های کلی نمی‌داند. اقتصاد خالص و تجارت آزاد به زعم او یک واقعیت طبیعی نیست و کسانی که می‌کوشند آن را به عنوان یک ضرورت اخلاقی و یک ایده آل هنجاری بیان نمایند و یا مخالفان آن را ابله تلقی می‌کنند، راه خطا می‌روند، تعقل ابزاری در جامعه ابزاری تعقل مناسب و مفیدی است اما نباید آنرا شیوه مطلق تفکر دانست و تعقل جوهری یا ارزشی^۹ را از دایره دیدکنار نهاد. وبر از دو نوع تعقل نام می‌برد، یکی تعقل ارزشی^{۱۰} و دیگری تعقل



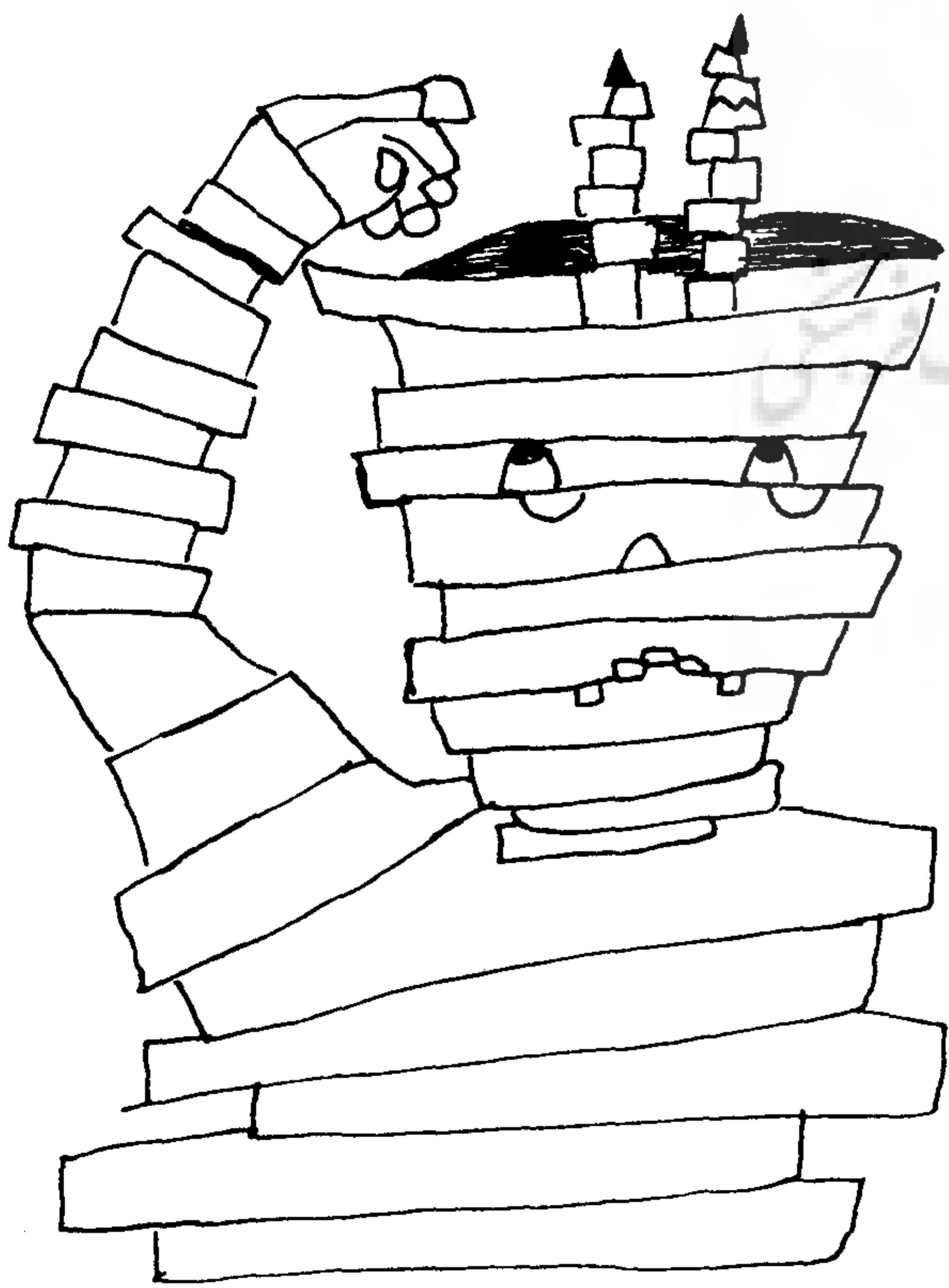
کاربردی^{۱۲}، و این تقسیم بندی نشانه آن است که از برخلاف سایر معاصرانش تعقل ابزاری را تنها منطق عقلی نمی‌شناسد. وبر، تعقل ابزاری یا وسیله‌ای را تعقلی می‌داند که نظریه نتایج حاصله دارد و بدنبال بازدهی است. از این رو عقلایی بودن بر راه‌هایی مقتضی برای نیل به هدف دلالت دارد و در زمینه بوروکراسی عقلایی بودن به معنی کارآیی است. اما تعقل ارزشی یا جوهری بدون توجه به نتایج حاصله و موفقیت یا شکست عملی، راهنمای انسان در روابط و رفتارهای اوست. بوروکراسی بر اساس تعقل ابزاری شکل گرفته که در متن جوامع بازار مدار ساختار موفق است ولی این بدان معنی

نیست که وبر تنها بر تعقل ابزاری تا کیدمی ورزیده است .
 او بر چنین تعقلی با تردید و بدبینی می نگریسته و کسانی
 که تصویری خلاف این نظر دارند آنچه را او به اقتضای
 شرایط خوب قلمداد کرده است ، اصل کلی پنداشته و راه
 خطا پیموده اند . در واقع تحقیقات وبر بر محور تعقل
 ابزاری انجام پذیرفته ، اما او همواره به عوارض این نوع
 تعقل آگاه بوده است . هنگامی که می گوید " دنیای
 متخصصان ، دنیای بی روح و بی احساس ، آدمهای بدون
 قلب و عاطفه است . . . " بخوبی می توان نظریه را نسبت
 به تعقل ابزاری دریافت . ولی به هر حال وبر در دورانی
 می زیست که تعقل ابزاری جایگزین تعقل ارزشی شده
 بود دو معیار اصلی امور سیاسی و اجتماعی بود ، البته
 او نیز نظریات و تحقیقات خود را بر چنین تعقلی استوار
 ساخت .

۱۳ کارل مانهایم و منطق عقلی

کارل مانهایم کاملاً " تحت تاثیر نظرات وبر در زمینه
 منطق عقلی بوده و کوشیده است تا وجه تمیزی بین تعقل
 جوهری و تعقل ابزاری به دست دهد . او تعقل ارزشی یا
 جوهری را عملی ذهنی می داند که با بصیرت و آگاهی روابط
 بین وقایع را در موقعیتهای معین آشکار و روشن می سازد .
 به عبارت دیگر تعقل جوهری عبارت است از عمل اندیشه
 انسانی که پرتو آگاهی بر روابط موجود بین وقایع در یک
 موقعیت معین می تاباند و به آدمی قدرت قضاوت و داوری
 می بخشد و آزادی او را متبلور و محقق می سازد . این نوع
 تعقل به انسان قدرت انتخاب داده و او را وجودی مستقل
 و صاحب اختیار می سازد . همچنین این نوع تعقل اساس
 و پایه ای برای زندگی توأم با مسئولیت انسان و منطبق بر
 اصول اخلاقی فراهمی آورد . در مقابل تعقل ابزاری تعقلی
 است که در رابطه با هر عمل و رویدادی به دنبال هدفی
 خاص بوده و نتیجه و فایده ای را دنبال می کند . مانهایم
 معتقد است تعقل ابزاری انسان را از توانایی های داوری و
 شناخت محروم ساخته و قدرت انتخاب و اختیار را از سلب
 می کند و بدین جهت از جهت اخلاقیات ضایعه آفرین است .
 او توانایی نقد و قضاوت انسانی را با توسعه صنعت و
 سازمان در حال نزول می بیند . در جوامع اولیه اگر تعقل
 ابزاری وجود داشت در دایره محدودی عمل می کرد ، اما

در دنیای جدید و عصر ما این نوع تعقل تمامی زندگی انسان
 را احاطه کرده است و برای انسان امروز هیچ راهی جز وا
 نهادن اختیار و قدرت قضاوت وی به جای گذاشته است .
 اختیار تعبیر و تفسیر و داوری در مورد وقایع از انسان سلب
 شده و وی آنچه را که در این زمینه ها بر اساس تعقل ابزاری
 به وی القاء می کنند انجام می دهد . مانهایم مدعی
 آن است که در عصر ما توسعه تکنیکی و اقتصادی بانزول
 اخلاقیات همراه است و این امر نشان دهنده غفلت از تعقل
 ارزشی در مقابل تعقل ابزاری می باشد . البته نظر
 مانهایم آن نیست که تعقل ابزاری از قلمرو جامعه به کنار
 نهاده شود بلکه مقصود وی توجه دادن به این نکته است
 که در تصمیم گیریها و انتخابها صرفاً " نباید متکی به
 تعقل ابزاری شده و موضعی عملگرا اتخاذ کرد . او در پی
 آن است که راهی بیابد تا جوامع صنعتی از آن طریق
 بتوانند بر مشکلات خود فائق آیند . البته مانهایم با
 وجود تجزیه و تحلیل های دقیق و به حقی که در مورد انسان
 در جامعه صنعتی امروز به دست داده اما در ارائه
 تئوری هایی که بر اساس تعقل ارزشی بنا نهاده شده
 باشند ، کار عمده ای انجام نداده است .



۱۴ ماکس هور کهایمر و تعقل

هور کهایمر از اعضای مکتب فرانکفورت اعتقاد دارد
 که نقش تعقل در زندگی انسان باید نقشی اخلاقی و

ارزشی باشد. به زعم ما، سازمانها برای نیل به اهداف خود تلاش میکنند و در این راه انسان به عنوان ابزاری در دسترس آنها به کار برده اند. اوبه هیچ انگاشته اند که بین تعقل و احساس تفاوتی وجود دارد. چنین نقیصه‌ای در تعقل، در حالی که در احساسها تأکید آنرا بر احساسات و عواطف است، در حالی که در تعقل آنرا بر مفاهیم و اصول است. این دو نوع تفکر، هر دو برای رسیدن به مقاصد و اهدافی که بر چشمتان است، بنیاد بسیار قوی و مستحکم و متوازنی هستند. هر دو می‌توانند در زندگی و در رفتار انسان به کار گرفته شوند و هر دو می‌توانند در زندگی و در رفتار انسان به کار گرفته شوند. هر دو می‌توانند در زندگی و در رفتار انسان به کار گرفته شوند. هر دو می‌توانند در زندگی و در رفتار انسان به کار گرفته شوند.

حیات انسانی اساس و پدیده‌ای ضروری می‌پنداشت. در عصر روشنائی تعقل جوهری کنار نهاده شد و فکر و اندیشه به ریاضیات، کیفیات به کمیات، مفاهیم و تصورات به فرمولها و روابط کمی، و حقیقت به فراوانی آماری تحویل شد. تعقل به قدرت سازگاری انسان و تطبیق پذیری او تعبیر شد و تفکر و تکرار بی‌معنای یک سلسله القائنات گردید. از دیدگاه این عصر دنیا مکتوبی است که به زبان ریاضی نوشته شده و به این زبان هم قابل مطالعه و بررسی عینی است. ریاضیات معیار فهم و درک دنیا است و آنچه قابل تبیین کمی و عینی نیست باید به کنار نهاده شود. انسان بتدریج معیارهای مطلق عمل اخلاقی و ضابطه‌های زندگی را از یاد برده است. او اصطلاحاً "خود را جز خود" پذیرا نیست. این استقلال، او را نسبت به زندگی انفعالی کرده است. حسابگری انسان، انتخابها، اعمال و رفتار، و تفکرات او را که قبلاً "براعتقاد به حقیقت نایی استوار بود، بی پایه اساس ساخته است. آدمی موجودی انطباق پذیر شده و از تعقل جوهری عاری گردیده است. اقتصاد و نیروهای اجتماعی به صورت نیروهای طبیعی کوری درآمده اند که انسان برای بقا باید خود را با آنها سازگار کرده و از آنها تبعیت کند. در نتیجه همه چیزها، از یک سو با انسانی مواجه ایم که همه جوهر انسانی خود را از کف داده و تمامی تلاش او استفاده از طبیعت صرفاً "برای حفظ مادی خویش است، و از سوی دیگر با طبیعتی خالی و تهی روبرو شده ایم که تماماً مادی است و برای بقا باید بر آن تسلط یابیم.



جدایی تعقل جوهری از حیات انسان در عصر ما با تغییرات و دگرگونیهای زبانی و کلامی نیز همراه بوده است. زبان به صورت ابزاری در خدمت ماشین عظیم تولید درآمده و هر جمله‌ای که نتواند نقش مولدی در این دستگاه ایفا کند بی‌معنا قلمداد می‌شود. لغات و واژه‌ها اگر نتوانند برای مقاصد عملی و کارگرمی مورد استفاده قرار گیرند در مظان بی‌معنی بودن قرار می‌گیرند. حقیقت فی حد ذاته بی‌معناست مگر آنکه فایده‌ای بر آن مترتب باشد.

این دگرگونی زبانی در جریان تطبیق و سازگاری انسان در نظام صنعتی جدید رخ داده است. انسان امروز هویت خود را تدریجاً "از دست داده و قدرت استفاده از تفکر و اندیشه از او سلب شده است. انسان امروز در اسارت سازمان به صورت موجودی تنها درآمده که توان تعالی و دست یابی به مقام و لایه‌ای را که در خور اوست از کف داده است. هورکهایمر در کتاب خود تحت عنوان "کسوف تعقل و استدلال" برای این نکته اصرار می‌ورزد که بزرگترین رسالت تعقل و استدلال در عصر ما آن است که ناتوانی و نقص تعقل ابزاری را به عنوان منطق عقلی بیان نموده و اعلام دارد.

یورگن هابرماس و تعقل - هابرماس نیز ضمن وقوف به بی‌التفاتی در مورد تعقل ارزشی، تلاش دارد که با اتکاء به نظریات کانت، تئوری اجتماعی خاصی مبتنی بر تعقل جوهری برپا دارد. این تعقل ذهنی آدمی را از تفکر کلیشه‌ای و جزم و جمود که از خصوصیات دنیای کنونی شده است نجات داده و به او آزادی اندیشه می‌بخشد. او علوم را بر اساس اهداف و معرفتی که دنبال می‌کنند تقسیم بندی می‌کند. در یک سوی این تقسیم بندی علوم طبیعی با هدف شناخت و کنترل فرایندهای عینی طبیعت قرار دارند و در سوی دیگر علومی که هدف آنها ارتقاء آزادی اندیشه انسانی و استقلال اخلاقی اوست قرار گرفته‌اند. او می‌کوشد تا در این دسته اخیر علم اجتماعی را بنامند که با علوم اجتماعی امروز که الگوهای علوم طبیعی را پذیرفته است، متفاوت باشد. در جوامع صنعتی منطق تعقل ابزاری که هدفش کنترل طبیعت است با عیسیت توسعه مادی شده، و از این روبرو تمامی جنبه‌های حیات آدمی سلطه پیدا کرده است و حتی در زندگی شخصی

اونیز نفوذ یافته است. انسان امروز اسیر تعقل ابزاری گردیده و ارتباط آزاد و موثق او با دیگران و تفکر مستقل وی محدود شده است. هابرماس از دو نوع عمل نام می برد یکی عمل ابزاری و دیگری عمل مراوده ای. در عمل ابزاری انسان برده قوانین فنی است و ضوابط عملی بسا و تحمیل می شوند اما در عمل مراوده ای فرد بدون فشار و اجبارهای خارجی با ارزشها و هنجارهای خود با دیگران ارتباط متقابل برقرار می کند. در جامعه صنعتی امروز عمل ابزاری حاکمیت یافته و عمل مراوده ای و آزاد به حداقل کاهش یافته است، در حالی که عمل ارتباطی جوهر زندگی اجتماعی و معنی بخش حیات انسانی است. دنیای صنعت و سرمایه عمل ابزاری را اصل متعارف قرار داده و رفتاری برخلاف آن را مجاز نمی شمرد. برای غلبه بر این شرایط نابهنجار باید در ساخت تئوری کوشش کرد که عمل مراوده ای و یاب به عبارت دیگر تعقل ارزشی را اساس و پایه قرارداد و آزادی و تعالی انسان را هدف داشته، باشد.

۱۹ تعقل از دیدگاه اریک و گلین

و گلین پنج قرن اخیر را در تاریخ غرب دوران فرهنگ زدایی انسان می نامد، دورانی که در آن تعقل به مفهوم نادرست تعبیر شده و پایه نظریه های اجتماعی قرار گرفته است. بدون اتکا، بر تعقل هیچ گونه تئوری اجتماعی قابل ارائه نمی باشد و برای نیل به چنین هدفی باید از ارسطو و افلاطون مدد گرفت. یک جامعه عقلایی و منطقی چیزی نیست مگر همان جامعه خوب و فاضله ای که فیلسوفان کهن به دنبال آن بوده اند. به نظر و گلین نظریات ارسطو و افلاطون جنبه گذاری تاریخی نداشته و اکنون هم می توان از آنها بهره جست و به عنوان یک مدل کلی از آنها استفاده کرد. البته این بدان معنی نیست که به صورتی جزمی دنبال روی آنان شویم بلکه نظر و گلین آن است که سرمشق ها و الگوهای مورد نظر فیلسوفان مذکور را به عنوان چهار چوبهای معتبر فراراه خود قرار دهیم. افلاطون خود در این زمینه بسیار حساس بوده است و یک الگوی واحد را برای جامعه خوب پذیرفته بلکه الگوهای انعطاف پذیری را مطرح نموده که هر کدام در شرایط خاصی مطلوب بوده اند.

در اینجایی مناسب نیست خصوصیات جامعه خوب را به اختصار بیان کنیم. اولاً "جامعه خوب جامعه ای است که در آن نیروی منطق و تعقل نیروی غالب در ذهن مردمان باشد. البته تعقل ارزشی هیچگاه صنعتی برای جامعه نبوده بلکه خصوصیت ذهن آگاه اهل جامعه می باشد. این تعقل موجب می شود تا فرد بر تمایلات ناپسند خود فائق آید و تعالی پیدا کند.

ثانیا "جامعه خوب جامعه ای سلسله مراتبی است. اگرچه انسانها به عنوان موجوداتی عقلایی به طور بالقوه برابرند اما در عمل گروهی هستند که توان و استعدادی برتر از دیگران داشته و در مقابل تنش ناشی از حیات تعقلی مقاومت بیشتری از خود نشان می دهند، اینان شایسته مقام هدایت جامعه هستند. و گلین از ابراز این نظر احترام نمی جوید که در عصر حاضر احساس دمکراسی احساس اشتباه و توأم با خطاست برابری بی قید و شرط با حیات تعقلی که محور یک جامعه خوب است منافات دارد. در جامعه خوب باید تفاوت های بین مردمان پذیرفته شود و سلسله مراتب بین آنها به عنوان پیامد ناشی از قدرت افراد در تحمل حیات عقلایی مشروعیت یابد. به عبارت دیگر ثروت، نژاد، موقعیت، یا جنسیت هیچ یک معیار برتری انسانها بر یکدیگر نمی باشد و این زندگی عقلایی است که نقش تعیین کننده را در این میان ایفا می کند.

ثالثاً "خوب بودن یک جامعه در ارتباط با شرایط حاکم بر آن جامعه می باشد. عواملی چون جمعیت، وسعت منابع و غیره همگی در تناسب و توازن جامعه موثرند. و بالاخره جامعه خوب ابدی و ازلی نیست و نباید آن را بهشت روی زمین پنداشت. امید برای جامعه آینده آل و کامل امیدی پوچ و بی اساس است. جامعه آزاد آنچنانکه هگل و مارکس وعده می دهند به نظر و گلین وعده ای دروغین است.

به طور خلاصه و گلین در جامعه ای که محور اصلی آن تعقل می باشد، به دنبال انسانهایی است که در ارتباط و مراوده ای معقول با یکدیگرند. او انسانهایی را که در جامعه معاصر در تعقل ابزاری تحلیل رفته اند و تعقل ارزشی و جوهری را نمی شناسند انسانهایی مسخ شده می یابد. او نیز از تعقل جوهری به عنوان اساس اعتلای فرد در جامعه نام می برد و فراموشی آن را ضایعه ای بزرگ

در عصر حاضر قلمداد می‌کند.

در جستجوی تئوری براساس تعقل ارزشی

تمام اندیشمندانی که از آنها نام بردیم بگونه‌ای فقدان تعقل جوهری و ارزشی در زندگی انسان معاصر را بیان داشته بودند و لزوم برپایی تئوریهای علوم انسانی و اجتماعی را برپایه تعقل ارزشی گوشزد کرده بودند. اکنون به دنبال آن هستیم که چگونه این جهت‌گیری را در ساخت تئوریهای علوم انسانی و اجتماعی تا آنجا که میسر است روشن سازیم:

همانگونه که قبلاً اشاره شد، بیش از دو قرن است

نویسندگان دیگری نیز بر تعقل جوهری و ابزاری و نقش آنها در سازمان و مدیریت اشاره کرده‌اند که در آن میان می‌توان از نیکوس موزلیس نام برد. وی مساله عمده جامعه امروز را افزایش قدرت سازمانها در برابر آزادی انسانی می‌داند. به زعم او آزادی و اختیار آدمی در سازمان موضوعی مهمتر از بازدهی سازمانی است. مساله عصر ما این نیست که چگونه تعقل ابزاری افزایش یابد، بلکه مهم آن است که در مقابل افزایش روزافزون این نحوه تعقل، چگونه حداقل تعقل جوهری حفظ گردد و خلاقیت و آزادی انسانی از تهدید سازمانهای کارآ در امان بماند. وظیفه علمای مدیریت این نیست که چگونه انسانها را هرچه بیشتر با سازمان هماهنگ سازند، بلکه تکلیف خطیر آنان این است که چگونه از ضایعه ماشینی شدن انسان و مسخ شدن وی جلوگیری کنند. متأسفانه امروزه حل این معضل به فلاسفه و ادبا واگذار شده و نظریه پردازان مدیریت خود را به مسائلی روزمره که مدیران و مسئولان سازمانی برایشان مطرح ساخته‌اند سرگرم کرده‌اند. در حالی که این وظیفه به هیچ رو از دوش نظریه پردازان مدیریت برداشته نخواهد شد و این تکلیف اصلی آنان است که راه‌چاره‌های بیندیشند تا انسان را از تهدیدات سازمانی مصون داشته و از اینکه انسان به صورت مهره‌ای در ماشین عظیم سازمان درآید جلوگیری کرده و ارزش و اعتبار و مقام اصلی‌اش را به او بازگردانند.

امروزه در سازمانها، عقلایی بودن در گروهی انتخاب موثرترین طرق برای نیل به اهداف سازمانی است. بدین ترتیب در عقلایی بودن هدفهای سازمانی مطرح است و هدفهای فردی اعضای سازمان در مدنظر نیست. به عبارت دیگر وقتی از سازمان عقلایی نام می‌بریم بدان معنی نیست که اعضای سازمان تا آنجا که مربوط به خواستها و هدفهایشان می‌شود، رفتاری عقلایی دارند. برعکس هرچه سازمان عقلایی تر و بوروکراتیک تر باشد، افراد آن بیشتر به صورت چرخ ماشینی ساده که معنی و مقصود رفتارشان را نادیده گرفته می‌شود. در می‌آیند و این سرانجام سلطه تعقل ابزاری بر زندگی انسان معاصر در سازمانهاست، مشکلی که باید برای آن به چاره اندیشی پرداخت.



که دیدگاه محدودتئوری‌های علمی و استفاده از روش‌های علوم طبیعی در علوم اجتماعی و انسانی موفقیت‌های عملی چندی را حاصل نموده است و به همین دلیل اغلب اذهان را از محدودیتها و نقائص خود غافل ساخته است. اما امروز مادر آستانه دوره‌ای هستیم که بازده نزولی این طرز تلقی آغاز شده است و بر بسیاری ثابت شده که این تئوریها قبل از آنکه علمی باشند یک نظر و یک عقیده هستند. امروزه نتایج تجدد علمی به صورت، روان‌پیشی انسانها، نزول کیفیت زندگی، آلودگی محیط، و مصرف بی‌رویه منابع محدود جلوه‌گر شده است و این نشانه‌ها، مشروعیت تعقل ابزاری را به عنوان تنها تفکر مجاز در جوامع، به زیر سؤال کشیده است و علمای علم الاجتماع را به تفکری مجدانه در این زمینه وادار ساخته است. اگر بتوانیم تئوری‌هایی برای زندگی انسانی بر پایه تعقل جوهری ارائه دهیم او را در نظم دادن به زندگی‌اش یاری داده و رهنمودهایی برای رشد، تعالی و کمال‌وی طراحی کرده‌ایم.

در نیل به چنین هدفی راهی دراز در پیش داریم اما آنچه در اینجا می‌توان به عنوان سمت‌گیری‌های مناسب ارائه داد از این قرارند:

الف - تئوری مبتنی بر تعقل ارزشی برای زندگی انسانی تلاشی است در جهت درک و فهم واقعیت‌های انسانی و اجتماعی و از آنجایی که تعقل جوهری ماهیت تجویزی دارد تئوری‌های آن نیز جنبه‌های اجرایی خواهند داشت. در تئوری‌های جوهری به دنبال آن هستیم که معنای واقعی زندگی معقول را بیابیم در حالی که در تئوری‌های ابزاری پی‌گیری تطبیق دادن انسان با جامعه صنعتی به عنوان زندگی معقول می‌باشیم.

ب - تئوری‌های جوهری در زندگی انسانی سابقه‌های بس دیرینه دارند و اجزای آن را در افکار و اندیشه‌های علما، فلاسفه و متفکران گذشته بخوبی می‌توان پیدا نمود. بنابراین منابع فلسفی و علمی کهن در این زمینه قابل بهره‌برداری بسیار می‌باشند. ضمناً "از آنجایی که در گذشته مفهوم تعقل به شائبه‌های اقتصاد، تولید و صنعت آلوده نشده بود، اعتبار و اوصالت آن بسیار بالاست."

لازم به یادآوری است لفظ جوهری یا ارزشی برای

تعقل مطلوب در دوران معاصر به کار گرفته شده است و علت نیز آن بوده است که میان تعقل به معنای جامع و کامل و اصیل آن، با تعقل ابزاری وجه تمیزی به وجود آید. تئوری‌های جوهری برخلاف تئوری‌های ابزاری باید بگونه‌ای تنظیم شوند که کمتر تابع شرایط و مقتضیات خاص بوده و از جامعیت و کلیت برخوردار باشند.

ج - تئوری‌های جوهری یا ارزشی باید شامل جنبه‌های اخلاقی بشری باشند و از این جهت معیار و ضابطه‌های اساسی و پایدار برای نظم بخشی به حیات اجتماعی انسان خواهند بود.

برای روشن شدن وجه تمیز بین تئوری‌های جوهری و ابزاری در زندگی اجتماعی انسان در جدول شماره (۱) برخی از خصوصیات این دو نوع تئوری به اختصار بیان شده است.

در زمینه نحوه برخورد و تقرب جوهری به تئوری‌های سازمانی نیز باید به موارد زیر توجه داشته باشیم.

الف - سازمانهای اقتصادی و صنعتی جزئی از سازمانهای کلی در جامعه هستند و نباید آنها را با کل بافت جامعه یکسان دانست. بدین ترتیب در تئوری‌های سازمانی باید مرزبندی‌های این سازمانها مشخص شده و فضای زندگی فردی از آسیب‌های آنان محافظت گردد.

ب - عمل انسان در سازمانهای اقتصادی و صنعتی امروز تابع قیود رسمی و تعقل ابزاری شده و در چینی‌ش شرایطی از کلیه ظرفیت‌های بالقوه آدمی استفاده نمی‌شود. در تئوری‌های جوهری سازمانی باید در قید و بند‌های رسمی تجدیدنظر گردد و این ضوابط بگونه‌ای طراحی شوند که امکان استفاده از نیروهای بالقوه افراد از روی تمایل، نه اجبار فراهم آید. در تئوری‌های جوهری سازمانی باید قیودی که برای فعالیت‌های آدمی در نظر گرفته شده ولی ضرورتی به وجود آنها نیست، حذف گردند.

ج - سازمانها باید جایگاهی برای تحقق استعداد‌های مختلف انسان در دوران زندگی‌اش باشند. بنابراین در طراحی سازمان باید به خواسته‌ها و گرایش‌های انسانی توجه شود و ساختار سازمانی با تمایلات آدمی هماهنگ گردند. انسان نیازهای متفاوتی دارد و برای رفع آنها به زمینه‌های متنوع و مختلفی در سازمان نیاز است. این زمینه‌ها را باید به طور عملی مشخص کرده و در طراحی

تئوریهای ابزاری :	تئوریهای جوهری :
- معیارهای زندگی اجتماعی انسان از طریق جامعه تعیین می‌گردد .	- معیارهای زندگی اجتماعی انسان به وسیله عقل و فطرت او شکل می‌گیرد و برای ایند اجتماع علمی شدن (تطبیق با جامعه) در این میان نقشی ندارد .
- اقتضای در تدوین تئوریهای ابزاری اصل گرفته می‌شود .	- اقتضای در تدوین تئوریهای جوهری اصل نیست .
- جدایی ارزشها از واقعیت‌ها مورد قبول بوده و تلاش بر آن است که مطالعات و تحقیقات از بعد ارزشی عاری باشند .	- جدایی ارزشها از واقعیتها یک عقیده موهوم بوده و تحقق آن در تحقیقات میسر نیست .
- روشهای علوم طبیعی برای مطالعه انسان و جامعه نیز کافی و ریاست .	- مطالعه انسان و جامعه باید روشهای خاص خود را داشته باشد که لزوماً "باروشهای مطالعه در علوم طبیعی یکی نیست .

جدول شماره (۱)

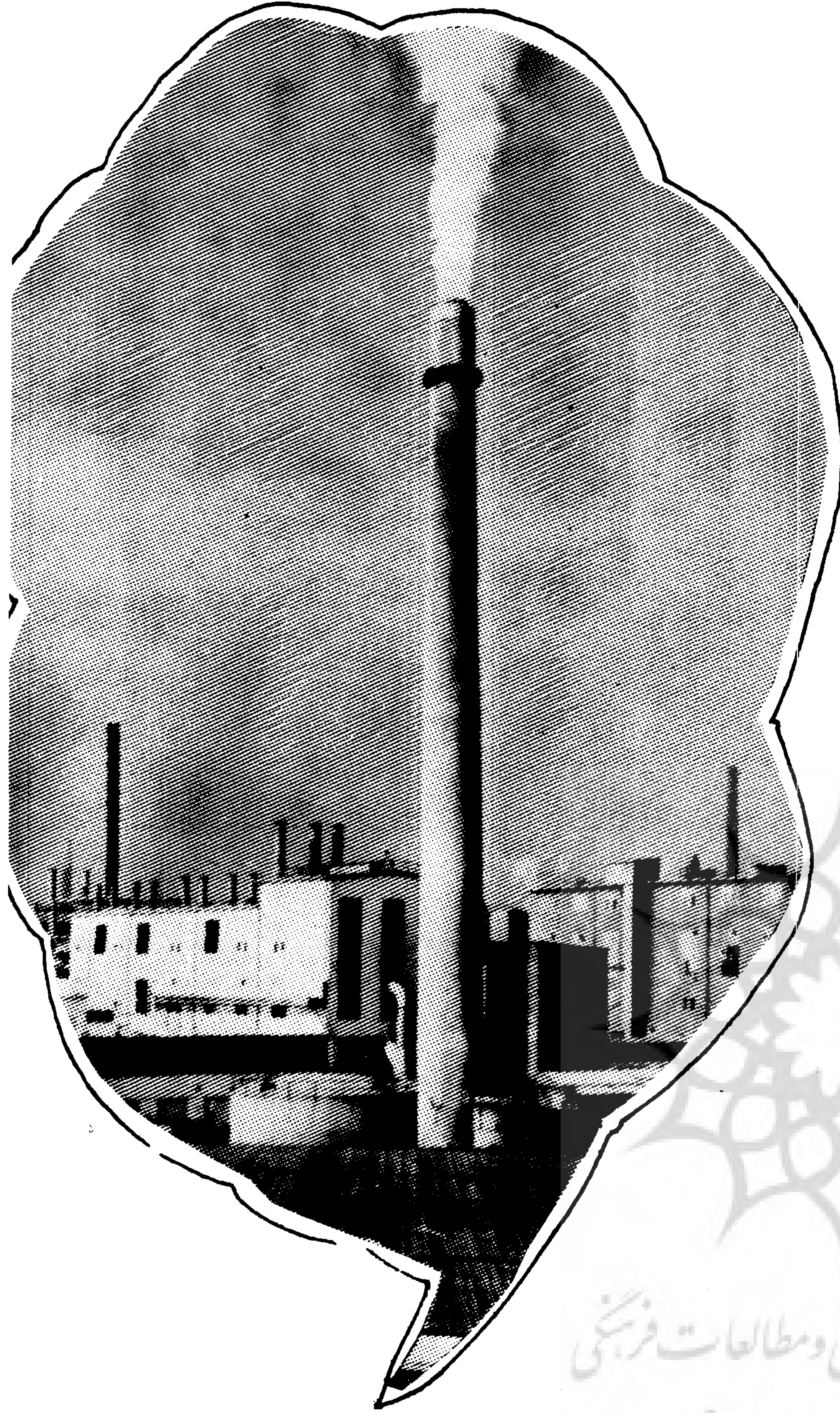
انسان آنها را ایجاد می‌کنند مستقل از قبود رسمی برای افراد قابل درک بوده و محمل مسائل غیررسمی چون دوستی و محبت و صمیمیت، خیرخواهی و همدردی و ... می‌باشند . بدین ترتیب در سازمانها مسائلی که غیر رسمی خوانده می‌شوند باید جزئی هماهنگ و همساز با سازمان به شمار آمده و به عنوان بخشی در تضاد تقابل با سازمان در نظر گرفته نشوند .

همانگونه که اشاره شد برپاداشتن تئوریهای جوهری که برتعقل ارزشی استوارند و طراحی نظریه سازمانی براین مبناکاری ساده و سهل نیست و باید در این راه سعی و اهتمام بسیار به عمل آید . آنچه در این مختصر بدان اشاره رفت مقدمه‌ای براین امر خطیر بود و هشدار برای شیفتگان تئوریهای ابزاری تا بر نقاط ضعف و نارسایی آن وقوف یابند و در به کارگیری آن جانب احتیاط را مرعی دارند . همچنین پیام مقاله برای اندیشمندان مدیریت و سازمان تاکید ورزیدن بر طراحی تئوریهای ارزشی در جامعه کنونی ایران به عنوان یک ضرورت تام بود که ان شاء الله مفید و موثر افتاده باشد .

سازمان گنجانید . در حال حاضر سیستم بازار، نیازهای محدودی از انسان را مجاز دانسته و رفع می‌کند، انسان به عنوان نیروی کار باید مطابق ضوابط رسمی عمل کند و سایر نیازهای او امکان فعال شدن و ارضا ندارند .

د - جایگاه سازمان باید در کل بافت جامعه مشخص شود و در ارتباط با سایر اجزای آن قرار گیرد . پیوند و ارتباط متقابل و سازنده سازمان و جامعه محور اصلی در برخورد جوهری با تئوری سازمان است .

ه - روابط رسمی و قراردادی سازمانهای امروزی باید به روابط طبیعی و انسانی و سمبلیک (نمادین) تبدیل شوند . روابط رسمی ناشی از شناخت مکانیکی نسبت به انسان است در حالی که در شناخت واقعی از انسان روابط طبیعی حاکمیت پیدا می‌کنند، مراودات طبیعی و سمبلیک بر این اصل استوارند که برای آگاه شدن و ایجاد ارتباط طرق مختلفی وجود دارد که علم یکی از آن طرق می‌باشد . مذهب، هنر، اسطوره و تاریخ هر کدام راهی برای آگاهی و برقرار ساختن ارتباط است . ارتباطات سمبلیک که واقعیتهای اجتماعی در زندگی



- 1- Instrumental rationality (Calculable rationality).
- 2- Keynes.
- 3- Thomas Hobbes.
- 4- Reckoning of consequences.
- 5- Max Weber.
- 6- Adam Smith.
- 7- Enlightenment.
- 8- Marx.
- 9- Pure economics.
- 10- Substantive rationality (Value rationality).
- 11- Wertrationalität.
- 12- Zweckrationalität.
- 13- Karl Mannheim.
- 14- Max Horkheimer.
- 15- Frankfurt School.
- 16- Eclipse of Reason.
- 17- Jurgen Habermas.
- 18- Kant.
- 19- Eric Voeglin.
- 20- Nicos p. Mouzelis.
- 21- normative.
- 22- A.G. Ramos, The New Science of Organization, L.A. USC, 1978, pp.1-37.

فهرست منابع وماخذ:

- habermas, Jurgen, Theory and Practice Boston: Press, 1973.
- Hobbes, Thomas, Leviathan, London: Macmillan Publishers, 1974.
- Horkheimer, Max, Eclipse of Reason N.Y: Oxford University Press, 1947.
- Keynes, J.M., Essays in Persuasion N.Y.: Harcourt, Brace & World. 1932.
- Mannheim, Karl, Man and Society in an Age of Reconstruction, N.Y.: Harcourt, Brace and World, 1940.
- Mouzelis, Nicos, P., Organization and Bureaucracy Chicago: Aldine Publishing Co. 1967.
- Simon, Herbert A. Administrative Behavior, N. Y.: Macmillan Co. 1947.
- Voegelin, Eric, "Reason: The Classic Experience," The Southern Review Spring, 1974.
- Weber, Max, Economy and Society. N.Y.: Bedminster Press, 1968.

